

## با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب دینامیسم آفرینش

### سیر خداشناسی در عالم

#### خدا در عالم

در فصلی از این کتاب راجع به عقاید غلطی که درباره خدا پیدا شده سخن به میان آمد و دانسته شد که در سیر تاریخ بشریت پیوسته افرادی از انسان که در بین آنها بزرگان و فلاسفه نیز بوده اند محل و مکان حتی جسمیت برای خدا قائل شده و مبدائی پنداشته اند که از آن مبداء عالم وجود خلق و اداره می شود.

#### مبداء یعنی چه

عالی ترین نسبتی که به پروردگار داده اند لفظ مبداء است و در عین حال که مراد از این لفظ جسم باشد و نه مکان و نه زمان ولی چون لفظ مبداء به معنی شروع و ابتدا است ناچار بلاشک قائلین به آن برای عالم ابتدا قائل شده و عمل خدایی را دارای مراحل ابتدا و انتها دانسته و عمر عالم را به درجاتی تقسیم کرده اند که مبداء آن آفرینش پروردگار است.

وقتی لفظ مبداء در کار آمد طبعاً مفهوم آن نیز به فکر می رسد. مبداء جز این نیست که مرکزی است که کار را در موقع معینی شروع کرده، کاری که سابقاً نبوده آغاز نموده است مسلم است چیزی که آغاز داشته باشد انجام و پایان هم خواهد داشت.

یا این که مبداء به معنی نقطه شروع چیزی است که مثلاً فلان خط فرضی و قرار دادی از فلان نقطه قراردادی آغاز می گردد و آن نقطه مبداء آن خط است. پس پروردگار را هم اگر به این معنی بگیریم نقطه مبداء موجودات می شود (که برخی آن را نقطه اولی گفته اند).

یا این که مبداء را به زمان تعبیر کرده بگوییم زمان شروع امری است که قبل از آن نبوده و در لحظه معینی وقوع یافته است. تمام این فرضیات طبق دلایل مثبتی که قبلاً گفته شد و ثابت گردید معهداً در زیر توضیح بیشتر داده می شود باطل است زیرا عالم را ابتدا و انتهای نیست و مکان و زمانی برای آن تصور نمی توان کرد.

#### اول خلقت

اینک برای روشن شدن ذهن آقایان و موشکافی و حل مساله به طرزی واقع بین تر مطلب را به تفصیل بیشتر بیان می کنم: از آن آقایان عزیزی که این ایراد را کرده اند باید پرسید: این اولی که شما می گوید آغاز و شروع آفرینش بود. آیا خدا قبل از آن هم بوده است یا خیر؟

اگر جواب می دهند؟ بلی البته بوده است زیرا خدا ازلی است.

می پرسم: آیا خدایی که قبلاً بوده آیا قبلاً قادر و توانا بوده یا نبوده؟

اگر پاسخ می دهند: بلی قادر و توانا بوده است.

می گویم: لازمه قدرت و توانایی این است که خلق بکند. اصولاً تراوش قدرت و توانایی خلق کردن است. لفظ خالق که نام می گذارند یعنی چه؟ یعنی خلق کنند. پس خلق کردن بستگی به وجود او دارد.

اما اگر ابتدا برای خدا قائل شوند و بگویند نبوده و بعد هست شده امری است علیحده. معلوم می شود که زمانی بوده که (نعوذ بالله) خدا در عالم نبوده. اگر بگوییم نبود و بعد شد معلوم می شود خالق دیگری او را درست کرده و آن خالق را هم خالق دیگر و همین طور ادامه دارد. پس می گوییم خالق بی همتا است و دو نیست و خالق هم همیشه بوده و خالق خلق کننده بوده نه این که بعد خالق شده. در این صورت مخلوق می شود نه خالق چون باید صفت خالق بودن را از دیگری کسب کند. هرگاه قبول کردیم که خالق بی همتاست و دو نیست و همیشه بوده پس همیشه هم خالق بوده چون وظیفه او همیشه خلق کردن است. عالم هم که مخلوق اوست همیشه بوده است. همان لحظه که او بوده عالم را هم خلق کرده. البته لحظه هم نمی توانیم بگوییم چون لحظه هم درکار نیست و امر او از او جدا نیست. او بوده و امر او هم در آفرینش بوده است.

اگر بگویند عالم که مخلوق اوست محدود است مانند این است که بگویند خدا بیشتر از این نمی توانسته درست کند. تا این حدود توانایی داشته. پس قدرت کامل در حق او نمی توانیم قائل شویم. چرا می گوییم قدرت کامله الهی. باید بگوییم (استغفرالله) قدرت محدوده و ناقصه. بگوییم خداوند در این حدود قدرت دارد. برای عالم لایتناهی هم حدود و ثغور قائل گردیم. و اگر معتقد شویم که قدرت کامله است و حدود و ثغور ندارد و تا هرکجا که بشر فکر کند قدرت دارد و محدودیتی برای قدرت او نیست در این صورت عالم هم که آفرینش اوست بدون حدود و ثغور خواهد بود و حق این است.

باز روی خود را به سوی آن کسان که برای خلقت ابتدا قائلند نموده می پرسم: آیا خداوند قبل از آغاز خلقت بیکار بوده یا مشغول کار؟

اگر پاسخ دهند مشغول کار بوده گویم مشغول چه کار بوده؟ مگر کاری جز آفرینش دارد؟ یا در عالم لایتناهی جز این کار هست؟ و اگر گویند نمی دانم گویم بخوانید تا بدانید و اگر می گویند می دانم می گویم پس بگویند معطلی ندارد.

اما هرگاه بگوییم بی کار بوده معلوم می شود (نستجیر بالله) به خدای بیکاره بیچاره ای معتقد هستند، خدایی که دست روی دست نشسته و نمی دانسته چه بکند و به چه کاری پردازد، از شدت بیکاری و کسالت و تنبلی به جان آمده یک مرتبه تصمیم گرفت که خلقت را آغاز نماید. یا این که در اثر بیکاری و از شدت خستگی و فشار کسالت شدید در فکر انتحار افتاده لیکن دیده که انتحار عمل ناصوابی است پس آنگاه کم کم فکر کرده که راهی برای رفع بی کاری بیندیشد و دستها را بالا زده و شروع به آفرینش نموده است. و اشهدوا انی بری ممتشركون - گواه باشید که از آنچه شرک می ورزید بیزارم (سوره هود آیه 54) وای از این نادانی، العیاذ بالله. حال از شما می پرسم چنین خدای موهومی آیا قابل پرستش است؟

هرگاه بگویند مثلاً در چند میلیون سال پیش تصمیم به خلقت زمین و آسمان رفت می گویم اولاً تمام آفرینش خدایی را در عالمهای بی پایان منحصر به زمین ناچیز و آسمان اطراف آن کردن خلاف عقل و دانش است و ثانیاً می دانید تکلیف این خدا قبل از آن چند میلیون سال چه بوده؟

این خدائی که خلقت را از چند میلیون سال قبل آغاز کرده و می گویند خود او قبل از خلقت وجود داشت می رسیم چند سال از خلقت بوده است؟ اگر می گویند همیشه بوده می پرسیم این مدت همیشه که بوده و هنوز به خلقت شروع نکرده بود مشغول به چه کاری بوده است؟

شاید این طور پندارند که طفل بوده و قبل از بلوغ نمی توانسته کاری کند و چون صغیر بوده نمی توانسته خلق کند. بعداً کم کم بزرگ شده کبیر گردیده، به حد بلوغ رسیده و به او اجازه داده شده که پس از بلوغ خلقت را آغاز نماید.

استغفرالله ربی و اتوب الیه. البته از خواندن این ها بر خود می لرزی و نمی توانی این مطالب غلط را فرض کنی ولیکن فکر که وقتی رای خلقت آغاز تصور شود آیا نتیجه جز این است که من می گویم؟  
لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد (نه زائید و نه زاده شد و نه اورا شریکی هست). شاید می پندارند قدرت نداشته و قدرت را بعداً به او داده اند که از آن تاریخ شروع به خلقت کرده. گویم چه کسی به او قدرت بخشیده، خدایی که دیگری قدرت به او بدهد خدای بیچاره است. خدای توانا نیست.

هرگاه بگویند خیر قدرت داشته، همیشه قدرت داشته می پرسیم این قدرت به چه درد می خورده؟ آیا هیچ بهره ای از وجود آن ساخته می شده؟ یا در طی عمر ابدیت قبل از خلقت طبق اعتقاد آنها همچنان عاطل و بیکار بوده؟ مگر لازمه قدرت تراوش و انجام عمل نیست؟ اگر عمل نمی کرد مگر ممکن است قدرت بدون عمل باشد و اگر عمل می کرد عمل او چه بود؟ کارش چه بود؟ آیا کاری جز خلق کردن داشته؟ پس بدان که قبل از آن آغاز که به غلط می پندارند باز هم خلقت بوده است.

خوب فکر کنید: اگر خلقت آغاز داشته باشد دلیل بر این است که قبل از آن قادر و به فکر خلقت نبوده اگر به فکر بود دلیلی نیست که زودتر از آن خلق نکند یعنی اگر زودتر به فکر خلقت می افتاد همان زودتر می کرد. هرگاه بگویند فکر خلقت بعداً پیدا شده می گویم پیدایش و به وجود آمدن فکر دلیل عجز و ناتوانی و نقص است. زیرا خدایی که عین علم، عین قدرت و عین توانایی، عین فکر و عین خرد است نمی توان قبول کرد که بعداً فکر در او ایجاد شده و این بشر ناقص است که با مرتب کردن عوامل و اسباب و عللی که از وجود او مستقل و جداست فکرهای جدید می کند ولی خدا چنین نیست. وای از این گمراهی فسبحان الله رب العرش عما یصفون - پس بدانید که پادشاه ملک وجود یعنی خدای یکتا از او صاف و اوهام مشرکان جاهل پاک و نزه است. (سوره انبیاء آیه 2).

پس این سخن بسیار سبک و کودکانه بوده معقول نیست یزدان قبل از آغاز خلقت بی کار و بی فکر باشد. و اما اگر عقیده آنان این باشد که مثلاً قبل از یک میلیون سال آغاز این خلقت آفرینش دیگری هم داشته می گویم. قبول، فرض کنیم آفرینش دیگری هم قبلاً داشته. پیش از آنچه بوده؟ آیا قبل از آن بیکار و بی قدرت بوده؟ اگر می گویند باز هم مشغول آفرینش بوده پس قائل شده اند که رشته آفرینش پایان داشته و در زمانی که آغاز برای آن نبوده همیشه دستگاه عالم برقرار بوده است و خواهد بود. و چون آفرینش بی پایان بوده است عالم لایتناهی هم بی پایان است و اول و آخری ندارد و ما هم همین را می گوئیم.

خلاصه بگویم:

دلیل بی انتها بودن عالم این است که عالم از قدرت و اراده یزدان مقتدر دانا و توانا به وجود آمده. اگر بگویم یزدان دارای قدرت و اراده محدودی است می توان گفت که عالم هم محدود و دارای حدود و ثغور است اما اگر بگویم اراده و قدرت یزدان مقتدر توانا نامحدود است عالم هم نامحدود می شود.

پس ای گروه خداپرستان - شما می گوید خداوند قادر متعال دارای قدرت بالغه و کامله است. آیا معنی قدرت کامله و بالغه آن است که محدود باشد یا نامحدود - کدام صحیح است؟ قضاوت کنید. اگر بگویند اراده و قدرت یزدان مقتدر محدود است عالم هم محدود است ولی چه کسی را یارای چنین ادعایی است. یزدان همه را به راه راست هدایت فرماید.

### جوابهای دیگری نسبت به ایرادات درباره محدود بودن عالم

از آن جا که برخی اعتراضات درباره محدود بودن عالم و آغاز داشتن خلقت (که پس از انتشار کتاب مکانیسم آفرینش) رسیده احتیاج به آن داشت که بیشتر مورد بحث و گفتگو و رفع شبهه قرار گیرد. ذیلاً جوابهایی برای تکمیل و روشن شدن حقیقت به نظر خوانندگان گرامی می رساند. تقریباً همه این پرسشها در این مطلب خلاصه می شود که برای خلقت آغازی هست و خداوند متعال عالم را در یک زمان معین و مقرر آفرید که آن ابتدای آفرینش است.

### اینک خلاصه جوابها:

1 - اگر شما مبنای عالم را اراده الهی می دانید می گوید قبل از آن چه بوده؟ آیا نیست بوده؟ کلمه نیست که چیزی نیست. اصلاً قابل تفکر و صحبت و بحث نیست و وجود خارجی ندارد. خودتان می گوید «نیست» اسمش با خودش است. هیچ عقل سلیمی برای نیستی هستی قائل نیست. اما اگر گفتید که اراده و قدرت خداوند متعال مبنای آن بوده پس چیزی بوده است و مسبوق به سابقه است.

همین اراده و قدرت مایه و خمیره آن بوده و چنان که می دانید هیچ چیز بدون مایه و خمیره نتواند بود. اگر شما فرضاً مبنای عالم را اراده الهی بدانید پس آن را مسبوق به سابقه ای کرده اید و این سابقه را نیز نمی توانید محدود سازید. پس لایتناهی و بدون حدود شد چنان که در تصویر ذیل مجسم شده است:

چنان که در شرح فوق ملاحظه می شود بر فرض که نظر معتقدین به ابتدا داشتن خلقت را هم قبول کنیم ناچاریم اراده الهی را در آن ذیمدخل بدانیم و چون اراده و قدرت الهی مسبوق به سابقه است باز هم از جانب دیگر بی ابتدایی عالم به اثبات می رسد چنان که در جهت مقابل نیز به طرف بی انتها می رود.

2 - قضیه منطقی: (العالم متغیر - کل متغیر حادث فالعالم حادث) که منسوب به عالم شهیر و فیلسوف بزرگوار اسلامی ملاصدرا است صغری و کبرای آن در جای خود صحیح است ولی نتیجه ناصحیح از آن گرفته شده. مراد از متغیر حول و تحویلهایی است که در عالم اتفاق می افتد و این مطلب را منکری نیست. قضیه ناظر به این است که عالم دستخوش حول و تحویل است (العالم متغیر) و هر چیزی که دستخوش حول و تحویل باشد حادث است. یعنی تازه اتفاق افتاده است اما این را نباید از نظر دور داشت که هر تغییر و حول و تحویلی مسبوق به سابقه ای است. صورتی داشته و به صورت دیگر در آمده. از هیچ شروع نشده تا چیزی بشود زیرا عقل سلیم آن را نمی پذیرد. صورتی داشته و به صورت دیگر در آمده.

شما هرچه سابقه این تغییرات را عقب ببرید و باز هم عقب تر آن را جستجو کنید و باز رو به طرف سابقه سیر کنید خواهید دید که هر تغییری مسبوق به یک تغییر دیگر بوده است. لذا صغرای قضیه درست است که عالم متغیر یعنی دستخوش حول و تحویل است و کبرای قضیه هم درست است که هر حول و تحویلی حادث است اما نتیجه درست نیست زیرا در اخذ نتیجه مجموع تغییرات را که نامحدود است در نظر نگرفته است. بایستی نتیجه این طور گرفته شود که چون دامنه این تغییرات لایتناهی و قدیم و بی انتها است عالم هم بی انتها است. مقصود از بیان مطلب ردیف کردن و مسجع نمودن الفاظ نیست. فکر کنید تصدیق خواهید نمود.

### آفرینش و تحولات در قرآن مجید و کتب مذهبی

و اما این که قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمین و سایر کتابهای دیگر ادیان به شرحی که بعداً نمونه های آنها ذکر خواهد شد آفرینش زمین و آسمان را در مدت دو روز یا شش روز و یا ایام و اوقاتی معین ذکر کرده مقصود حول و تحویل و تغییر شکل همین کره زمین و آسمانهای اطراف آن و قسمتی از مخلوقات است که بشر با آن تماس دارد و این حول و تحویل را بشر خلقت می نامد و بدیهی است که چنین تغییر شکل و تحویلی در وقتی از اوقات انجام شده همان طور که نطفه یک بشر در وقتی از اوقات بسته می شود. و اما خلقت یزدانی (خلقت به معنی اعم) آغاز و انجام ندارد و همیشه بوده و خواهد بود.

مسلم است که گفتار ما هیچ گاه از مفهوم و حقیقت قرآن کریم و سایر کتب آسمانی خارج نبوده و برخلاف حقیقت سخنی نخواهیم گفت. هرچه می گوئیم درست و صحیح است و خدا را برای این روشنی که به ما عطا فرموده سپاسگزاریم.

قبل از ذکر دلایل قرآنی به طور کلی می گوئیم این که قرآن مجید خداوند متعال را اول و آخر می خواند (هوالاول و الاخر و الظاهر و الباطن) خود دلیل بر این است که اول و آخر قرآن اصطلاحی است نه حقیقی. تردیدی نیست که قرآن مجید و دین مقدس اسلام برای خداوند اول قائل نیست و آخری هم معین نمی کند زیرا در عالم خداوندی اول و آخر مفهوم ندارد. همین امر دلیل بر آن است که اگر اول و آخر ولو در لسان شرع نسبت به خداوند قدرت و اراده الهی که از آن عالم به وجود آمده و خود عالم که محصول اراده الهی است گفته شود نسبی و اصطلاحی است نه حقیقی. عالم را اگر محصول علم خدا بدانید نباید فراموش کنید که حاصل و محصول و علت و معلول به یکدیگر مربوطند و ازهم جدایی ندارند، چون علم خدا از ذات خدا منفک نیست (صفات ثبوتیه) لذا عالم نیز مطابق با صفات الهی نام حدود می باشد. اینک به منظور آشکار شدن مطلب ابتدا دلایلی چند از قرآن مجید و سپس از سایر کتب آسمانی نقل می شود.

### دلایل قرآنی

با توجه و تدبر در قرآن مجید نکات زیر را که تأیید کننده مطالب پیش گفته و پشتیبان نظرات کتابهای مکانیسم آفرینش و دینامیسم آفرینش راجع به عالم لایتناهی است در می یابیم:

1 - توضیح - پس از ذکر آیات قرآنی و تفسیر آنها آیاتی از تورات، انجیل و صحف انبیاء بنی اسرائیل و سایر کتابهای مذهبی نقل خواهیم نمود و چون مضامین آنها از لحاظ تعیین مدت تا حدودی مطابق با آیاتی قرآنی است

لذا شرح و تفسیری که درباره آیات قرآنی نوشته شده شامل آنها نیز می گردد و از این رو فقط به ذکر آن آیات اکتفا خواهد شد.

مراد از آیاتی که برای خلقت زمین و آسمان مدت معین می کند و به تفاوت دو روز و شش روز می فرماید همانا خلقت منظومه شمسی یعنی زمین و آفتاب و سیاره گان اطراف آفتاب می باشد که این ها جزء بسیار ناچیزی از عالم لایتناهی بلکه فردی از میلیاردها ستاره کهکشانی می باشند. این تحولات به خواست و نیروی یزدانی همیشه در مواد دائمی و لایزال و فنا ناپذیر عالم هستی انجام می شود. این مطلب از آیات دیگری که بعداً بیان می شود کاملاً ثابت می گردد و آیه زیر نیز دلیل بارزی است:

(ترجمه هایی که ذکر شده از دانشمند محترم آقای الهی قمشه ای است).

الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمى یدبر الامر ..... وهو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهاراً الخ (سوره رعد آیات 2 و 3) خداست آن ذات پاکی که آسمانها را چنان که می نگرید بی ستون برافراشت آنگاه به قدرت عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هرکدام در وقت خاص (مدار معین) به گردش آیند. امر عالم را با نظامی محکم منظم ساخت و اوست خدایی که بساط زمین را بگسترده و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت الخ.

با تدبر در این آیات به خوبی معلوم می شود که: الف- عرشی قبلاً بوده است که می فرماید خداوند به آن پرداخت.

ب- پس از پرداختن و آراستن عرش آفتاب و ماه را تسخیرکرد و ساخت یعنی ماده ابدی را به این صورت در آورد و سپس زمین را وسعت بخشید و در آن تشکیلات برقرار فرمود.

ج- به طور واضح بیان می فرماید که آفتاب و ماه هرکدام برای مدت معین در گردش و زندگی است. یعنی این صورت و تحول از (ماده لایزال) برای مدت معلومی است نه برای ابد - می فرماید خداوند امر را تدبیر می کند یعنی تحولات این ماده در دست اوست و به هر ترتیب بخواهد امر خود را مجری می سازد.

2 - درباره کن فیکون در کتاب مکانیسم آفرینش و این کتاب به اشاره مطالبی بیان گردید و اینک دلایلی از قرآن مجید ذکر می شود. مقصود این است که ثابت کنیم «کن فیکون» (بشو پس شد) برخلاف آنچه تصور می کنند مرادش به وجود آوردن عالم از نیستی به هستی نیست زیرا اصلاً نیستی وجود ندارد و آنچه همیشه بوده و هست و خواهد بود هستی است لاغیر.

مقصود از کن فیکون تغییر شکل و تحول ماده موجود است که به امر و مشیت الهی هر وقت خدا بخواهد به هر صورت که بخواهد ماده مزبور را در می آورد نه این که از هیچ آن را هست کرده باشد. این که به آن خطاب می کند دلیل بر این است که سابقه ای و چیزی بوده که به او امر شده: بشو پس شد. هیچ که مورد خطاب نمی تواند قرار گیرد. در آیات ذیل تفکر و تدبر کنید:

وهو الذى خلق السموات و الارض بالحق و يوم يقول كن فيكون. قو له الحق و له الملك (انعام 72 و 73) اوست خدایى که آسمانها و زمین را به حق آفرید و روزی که گوید موجود باش بی درنگ موجود خواهد شد سخن او حق است و پادشاهی او راست.

با کمال روشنی مطالب زیر را از آیات بالا می فهمیم:

الف - خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید و گفتار او راست و ملک عالم لایتناهی از آن اوست. مراد از ذکر خلقت در این جا گوشزد کردن این صفات الهی است و مسلم است که عالم لایتناهی را یزدان خلق فرموده و از خود و امر او و جزء او است و همان طور که خودش آغاز ندارد خلقتش نیز که از صفات او و جزء او و جا نشدنی است مثل خود او بدون آغاز است.

ب - پس از این که خلقت آسمانها و زمین را بیان فرمود می گوید روزی که بگوید به این خلقت بشو پس می شود. خلقتی که موجود است و موجودیت آن قبلاً بیان شده چه بشود؟ مقصود واقعی این است که تحولات گوناگون و اشکال مختلفی را که برای عالم لازم است و لاینقطع در عالم در جریان است بپذیرد نه این که از نیستی هست شود. برخلاف نظر آنها که می گویند مراد از کن فیکون آوردن از نیستی به هستی است. خوب دقت کنید: خلقت موجود را که وجود آن را قبلاً بیان می کند می گوید بشو پس می شود یعنی تحولات گوناگون بپذیرد. به چه دلیل کن فیکون را از نیستی به هستی آمدن می دانند؟

آیه دیگر: هو الذى يحيى ويميت فاذا قضى امراً فانما يقول له كن فيكون (مؤمن 70) اوست خدایى که (خلایق را) زنده می کند و می میراند و چون به خلقت چیزی حکم نافذ و مشیت کاملش تعلق گیرد. به محض این که گوید موجود باش بی درنگ موجود می شود.

این آیه به طور روشن نشان می دهد که کن فیکون تحولات ماده ابدی است چرا که اولاً می فرماید: خدا کسی است که زنده می کند و می میراند، و به این طریق در ابتدای آیه تحولات زندگی و مرگ را که خداوند دائماً در ماده موجود عالم می دهد و ما بالعیان به چشم می بینیم و زنده شدن و مردن خاک و گیاه و حیوان و انسان را مشاهده می کنیم بیان می دارد. در دنبال آن مساله کن فیکون یعنی تحولات ماده را که در ردیف همان زنده کردن و میراندن است گوشزد می فرماید. ثانیاً - این که فرموده فاذا قضى امراً یعنی (پس وقتی امری را مقرر می دارد می گوید بشو پس شد) به خوبی می رساند که در عالم موجود و هستی موجود وقتی امری را مقرر داشت می گوید بشو پس می شود نه این که در عالمی که اصلاً نباشد. چطور می شود هیچ نباشد و امری از نیستی به هستی بیاید. نیستی یعنی چه؟ اصلاً به چه چیز می گوید بشو؟

باز آیه دیگر: بدیع السموات و الارض اذا قضى امراً فانما يقول له كن فيكون (بقره - 116) او آفریننده آسمانها و زمین است و چون اراده آفرینش چیزی کند به محض آن که گوید موجود باشد فوراً موجود می شود. لفظ یا امر: «به او می گوید شو» او چیست و به چه چیزی خطاب می شود؟ آیا به هیچ می گوید؟ - پس چیزی وجود داشته که به او خطاب می کند.

در این جا توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می دارد که آنچه آسمانها و زمین ها بشر می تواند ببیند و بفهمد یا بیان دارد همگی تحولات و حالات و حوادث ماده ابدی و همیشگی است که خداوند آفریننده و بدیع و

پدید آورنده این قبیل تحولات ماده خواهد بود. مراد از ابدیت خلقت همان ماده ابدی است که همه چیز از تحولات آن به وجود می آید. این است که قرآن خداوند را پدید آورنده آسمانها و زمین یعنی صورتها و اشکال و تحولات فرموده است.

3 - مطلب دیگری که ممکن است فکر آقایان را به اشتباه اندازد ترکیبات کلمه (بداء) است که به معنی شروع و ابتدا است و در بعضی از آیات قرآن استعمال شده و شاید بیندارند که مراد از آن این است که خلقت از نیستی به هستی آمده و آغاز گردیده.

خیر - مقصود از این (بداء) یا شروع تحولات مختلف ماده اصلی خلقت است از شکلی به شکل دیگر نه اصل حقیقت عالم لایتناهی. اینک دلایل از قرآن:

اولم یروا کیف یبدی الله الخلق ثم یعیده ان ذلک علی الله یسیر. / قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدا الخلق ثم الله ینشئ النشاء الاخره ان الله علی کل شیئی قدیر (سوره عنکبوت آیه 18 و 19) آیا مردم (بارها به چشم خود) ندیدند که خدا چگونه ابتداء خلقی را ایجاد می کند و باز به اصل خود بر می گرداند (خلق می کند و نابود می سازد و حیات می دهد و می میراند، روز می آورد و شب می گرداند) این کار بر خدا بسیار آسان است.

منظور با کمال وضوح و روشنی از آیه مفهوم می شود معذک برای این که خوب واضح گردد توضیح می دهم: الف) مقصود از پدید آوردن و آغاز کردن خلق مسلماً تحولات مختلف ماده است مثلاً خاکی به صورت گیاه و سپس جسم انسان می شود و دوباره به حالت خاکی برمی گردد. برای این که دلیل بیاورد و به اشخاص بفهماند می فرماید که در زمین سیر کنید و ببینید چطور خداوند خلق را شروع کرده و پس از آن آن را به صورتهای دیگر در می آورد. توضیحی که آیه 19 نسبت به آیه 18 می دهد کاملاً روشن کننده موضوع (بداء) و آغاز است که مراد از آن نشاءها و تحولات می باشد.

ب) ثم یعیده پس آن را بر می گرداند. این فعل با این زمان که مورد استعمال است نشان می دهد که آغاز و برگشت عملی دائمی است و یک امر عادی است نه این که عالم لایتناهی فرجامی داشته باشد.

برای این که مطالب بالا خوب واضح شود آیه دیگر دلیل می آورم: کما به داکم تعودون (اعراف 28) چنان که شما را در اول بیافرید بار دیگر به سویش باز آید. این جا کلمه «بداء» مقصودش آغاز خلقت هر انسان است و مسلم است که این خلقت ربطی به خلقت عالم لایتناهی ندارد و معنی کلمه بداء را روشن کرده است.

و اما در آیه دیگر بیان می فرماید که آفرینش مردم (نه عالم لایتناهی) را آغاز می نماید سپس آنها را بازگشت می دهد تا پاداش بدهد کسانی را که عمل نیکو و درست انجام دادند: انه یدؤا الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط (یونس آیه 4) او در ازل خلق را بیافرید و آنگاه به سوی خود بر می گرداند تا آنان که ایمان آورده و عمل صالح کردند به عدل و صواب جزای خیر دهد.

در این جا که بیان علت ابتدا و بازگشت خلق را می فرماید روشن ساخته که مراد از ابتدا و انتها نسبت به یک قسمت از موجودات عالم بی پایان یعنی تحولی از حالات ماده لایتناهی و ابدی است.

4 - برای این که تحولات گوناگون عالم خلقت که در سخنان بالا محور استدلال ما بوده بهتر روشن شود آیاتی نقل می کنم! در آیه 10 و 11 سوره فصلت یا سجده می فرماید: ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و

للارض ائتيا طوعاً او كرهاً قالتا اتينا طائعين فقضيهن سبع سموات في يومين و اوحى في كل سماء امرها. الخ - و  
آنگاه به خلقت آسمانها توجه كامل فرمود كه آسمانها دودى بود، او (به امر نافذ تكوينى فرمود) كه اى آسمان و  
زمين (واى قواى عالم عهد و شهود) همه به سوى خدا و (اطاعت فرمان حق) به شوق و رغبت يا به جبر و  
كراهت بشتاييد. آنها عرضه داشتند با كمال شوق و ميل به سوى تو مى شتاييم. آنگاه نظم هفت آسمان را در دو  
روز استوار فرمود و در هر آسمانى به نظم امرش وحى فرمود. الخ.

از تدبير در اين آيه نكات زير روشن مى گردد:

(الف) اين كه مى فرمايد پس پرداخت به آسمان در حالى كه دود بود نشان مى دهد كه آسمانى وجود داشت كه  
خدا به آن پرداخت تا از آن زمين و آسمان هفتگانه منظومه شمسي را بسازد.

(ب) ديگر اين كه، مى فرمايد آسمان دود بود و مراد مواد رقيق گاز مانندى است كه ماده اصلى كرات پراكنده در  
فضا است. پس از ساختن زمينهاى منظومه شمسي وجو آنها (آسمانهاشان) به آنها گفت: خواه ناخواه بياييد، گفتند  
از روى اطاعت آمديم. مسلم است كه چنين صحبتى با زبان و گوش گفته و شنيده نشده بلكه مراد اين است كه  
نظام نيكويى را كه براى آن مقرر فرموده قبول کرده و با اطاعت انجام دادند.

(ج) اين كه مى فرمايد پس قرار داديم يا مقرر داشتيم يا اين طور مقدر كرديم (فقضيهن) كه هفت آسمان باشد،  
يعنى از آن ماده اصلى دود مانند كه قبلاً بيان شد هفت كره منظومه شمسي را ساختيم.

(د) اين كه مى فرمايد به هر آسمان امرش را وحى كرديم يعنى در هر كجا قواعد و مقررات آن را برقرار نموديم.  
ملاحظه مى كنيد كه همين يك آيه به قدرى واضح كنده است كه اگر شبهه اى از لفظ خلقت نسبت به آسمان و  
زمين و لغات مشابه آن در فكر كسى ايجاد شود به طور قطعى آن را رد مى نمايد.

در سوره حجر آيه 21 مى فرمايد: وان من شئى الاعندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم - و هيچ چيز در عالم  
نيست جز آن كه منبع و خزينه آن نزد ما موجود است ولى ما از آن برخلق عالم به قدر معين كه مصلحت و  
حكمت است مى فرستيم.

اين آيه به خوبى مى رساند كه ماده اصلى كه عالم از آن خلق مى شود همه موجود است و نزد خدا هست و هر  
وقت بخواهد چيزى از اين ماده به وجود آورد و تحولى پديد نمايد به قدر لازم و معين از آن بكار مى برد.

در سوره الرحمن آيه 29 مى فرمايد: يسئله من فى السموات و الارض كل يوم هو فى شان، هر كه در آسمانها و  
زمين است، همه از او حوائج خود را مى طلبند و هر روز بشان كار پردازد.

از اين آيه روشن مى شود ماده خلقت و كار خدايى كه آفرينش باشد هميشه بوده و هست و خواهد بود و خداوند  
هر روزى در امر و انجام يكي از تحولات ابدى و پايان ناپذير خلقت لايزال است. بديهى است كه براى خدا اصلاً  
شب و روزى وجود ندارد و مقصود فهم بشر است.

در سوره روم آيه 24 مى فرمايد: و من آياته ان تقوما السماء و الارض به امره الخ - از آيات يزدانى اين است كه  
آسمان و زمين به امر او برپا مى باشد - آرى آسمانها و زمينها و هر چيزى كه در عالم هست و تمام تحولاتى كه ماده  
لايزال طى مى كند به امر او قائم و برپا است.

روم آیه 25): و له من فی السموات و الارض کل له قانتون - و هر کس در آسمانها و زمین است همه بنده او با کمال خضوع و خشوع مطیع فرمان اوست.

سیح اسم ربک الاعلی - الذین خلق فسوی - و الذی قدر فهدی (اعلی 1 تا 3) - برای خدای خود که برتر و بالاتر از همه موجودات است به تسبیح و ستایش مشغول باش، آن خدایی که هر چیز را قدر و اندازه داد و به راه کمالش هدایت نمود.

5 - درباره وجود هفت آسمان و هفت زمین که در قرآن از آن نام می برد مفسرین روشن فکر جدید از قبیل مرحوم علامه شهیر سید هبه الدین شهرستانی در کتاب الهیئه و الاسلام اظهار عقیده می کنند که این کرات همان منظومه شمسی است که در آن زمان هفت ستاره آن شناخته شده بوده و مقصود از هفت آسمان جو مربوط به آنها است بنابراین واضح است که وقتی در قرآن صحبت از خلقت این زمینها و آسمانها می شود منظور تحول و تغییر شکل جزئی ناچیز از عالم لایتناهی است نه خود خلقت.

برخی از علمای دیگر اسلامی نظیر این بیان را که مراد از زمینها و آسمانهای هفتگانه منظومه شمسی است بیان داشته اند. چون کرات این منظومه نیز مانند بشر موجودی هستند که حول و تحویل می شوند، متولد شده و می میرند و اول و آخر نسبی دارند هیچ مانعی ندارد که آغاز و انجام نسبت به آنها جاری شود و لفظ کن فیکون و امثال آن درباره آنها بیان گردد. مقصود قرآن عالم لایتناهی نیست بلکه دنیاهایی است که بشر با آن سروکار دارد.

الله الذی خلق سبع سموات و الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیئی قدیر و ان الله قد احاط بکل شیئی علما (طلاق 12) خدا آن کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمانها از (هفت طبقه) زمین خلق فرمود و امر نافذ خود را در بین آسمان و زمین نازل کند تا بدانید خدا بر هر چیز توانا و با احاطه علمی بر همه امور عالم آگاهست. توجه شما را به لفظ بینهن که حاکی از وجود چیزی در بین این کرات است جلب می کنم و همچنین «احاطه یزدانی» که در عین حال که خلقت موجود و برقرار است یزدان بر همه احاطه دارد. همان طور که امروز بر همه چیز احاطه دارد برای همیشه و ابد همین احاطه را داشته است و خواهد داشت. برای اثبات قدر احاطه یزدانی محتاج این نیستیم که برای عالم خلقت ابتدا قائل شویم.

هو الذی خلق السموات و الارض فی سنه ایام ثم استوی علی العرش (حدید 4) اوست خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید آنگاه به تدبیر عرش پرداخت.

این آیه نشان می دهد که عرشی بوده که بعد از خلقت زمین و آسمان خداوند به آن پرداخته تا از آن چیزهای دیگر بسازد نه این که همه چیز مبدأش خلقت زمین و آسمان باشد.

الذی خلق سبع سموات طباقا متری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور - ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر (ملک 3 و 4) - آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید و در نظم مستحکم آفرینش بنگر هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت؟ - باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته و حیران به سوی تو باز گردد.

مقصود آن که در این آفرینش عظیم که طبقه طبقه یا زمین و آسمانهای بی شمار به شکل یکدیگر ساخته شده هیچ نقص و سستی نخواهی دید و هر چند بیشتر بنگری و مشاهده کنی و دانشت افزوده و قوه دیدت به وسیله دوربینهای نجومی و امثال آن تقویت گردد باز نمی توانی در آنها سستی و نقصی پیدا کنی.

تدبر در این آیه می فهماند که مقصود گوشه ای از خلقت است که هفت آسمان را که شبیه آسمانهای دیگر است و با آنها تفاوتی ندارد بیان می دارد نه تمام عالم لایتناهی و حالا که گوشه ای از خلقت را بیان می فرماید مانعی ندارد که خلقت آنها یعنی تحول و تغییر شکلشان به صورت کرات آغاز و انجامی نسبی داشته باشد.

6 - اکنون که سخن به این جا رسید چند آیه درباره محیط بودن یزدان نقل می کنیم تا معلوم شود که قرآن یزدانی را به ما معرفی می کند که بر عالم لایتناهی خلقت احاطه دارد نه این که منحصر به یک گوشه ناچیز آن مثلاً منظومه شمسی باشد.

ولله ما فی السموات و الارض و کان الله بکل شیئی محیط (نساء 125) هرچه در آسمانها و زمین است ملک خداست و او به همه چیز احاطه و آگاهی دارد.

رب السموات و الارض و ما بینهما فاعبده و اصطر لعبادته هل تعلم له سمیا (مریم 66) تنها اوست آفریننده آسمانها و زمین و هرچه بین آنها است. پس باید همان خدای یکتا را پرستش کنی و البته در راه بندگی او صبر و تحمل کن. آیا دیگری را مانند او به نام خدا لایق پرستش خواهی یافت؟

در این آیه دو نکته مهم جلب توجه می کند. نخست لفظ مابینهما است که نشان می دهد در بین زمین و آسمانها چیزهایی است و این مطلب در سیزده قرن پیش که وسایلی برای فهم علم نبوده گفته شده و در قرآن چند بار تکرار گردیده و نشان می دهد که قرآن با صدای رسا ابلاغ فرموده که خلقت منحصر به این زمین و آسمانهای که می بینیم نیست. نکته دیگر این است که می فرماید آیا برای خدایی که صاحب این عالمها است می توانی نظیر و همتایی بیابی. نزد مرد روشندل صاحب نظر به خوبی واضح است که آفریننده و صاحب تمام عالمها نمی شود جز یزدان بی همتا باشد زیرا اصولاً در همه چیز آثار او و وجود او پیداست.

الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین (اعراف 54) آگاه باشید که همه ملک آفرینش خدا راست و فرمان نافذ هم فرمان اوست منزّه و بلند مرتبه است پروردگار و آفریننده عالمیان.

در این آیه دو نکته جلب توجه می کند، یکی این که خلق و امر را با هم ذکر فرموده و مقصود از امر در این جا به وجود آوردن و تحولات بی شمار و پی در پی دنیاست که قرین خلق است. و دیگر این که کلمه رب را ذکر کرده که معنی پرورش دهنده می دهد (الفاظ مربی و تربیت از همین رب گرفته شده) پرورش دهنده آسمانها و زمین کسی است که تمام تحولات عالم وجود لایتناهی و ابدی و لایزال را برقرار می دارد. این جا به خوبی معلوم می شود که مراد از خلقت از نیستی به هستی نیست بلکه پرورش و تحول و تغییر است. لفظ رب یکی از اسامی بزرگی است که قرآن و اسلام برای یزدان معین کرده و در قرآن بسیار تکرار گردیده و فارسی آن پروردگار یعنی پرورش دهنده است. و این خود یکی از تأییدات بزرگ مطالب پیش گفته است.

الله خالق کل شیئی و هو علی کل شیئی وکیل - له مقالید السموات و الارض - الخ (زمر 63) خدا آفریننده هرچیز است و بر هر چیز نگهبان است و کلیدهای خزاین آسمانها و زمین او را است.

خلاصه - از آنچه در این فصل دلایل و مدارک از قرآن برای اثبات سخنان خود بیان کردم بر می آید که:  
الف - علام لایتناهی همیشه بوده و هست و خواهد بود.

ب - نمی شود که عالم از نیستی به هستی آمده باشد زیرا نیستی معنی ندارد.

نیستی اصلاً نیست و هر چه هست هستی است که همیشه بوده است و خواهد بود.

ج - مراد از آفرینش و آغاز و غیره که در قرآن بیان شده تحولات قسمت ناچیزی از ماده لایزال عالم آفرینش است که با بشر سر و کار دارد از قبیل پیدایش منظومه شمسی و کره زمین و بشر و حیوانات و نباتات و سایر قسمتهای آن و این نوع چیزها.

ه - عالم لایتناهی که همیشه بوده و هست از یزدان جدا نیست بلکه تحت امر و فرمان او و جزء امر او بلکه جزء اوست و نمی تواند از او جدا باشد همان طور که صفات الهی نمی تواند از یزدان جدا باشند. اگر صفات الهی از یزدان جدا باشد بنا بر اعتقاد اسلامی شرک پیدا می شود و اگر مصنوعات او را که آثار صفات و قدرت اوست بلکه تراوشی از وجود وی می باشد از او جدا بدانیم نمی توانیم قائل به وحدت قدرت و هستی در عالم شویم چه در این صورت نیز شرک به وجود می آید.

سبحانه بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون (بقره 11) پاک و منزه است یزدان بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است و همه او را فرمانبردارانند.

### نظری به ادیان

سوره بقره آیه: 269 بؤتی الحکمه من یشاء و من یؤت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یذکر الا اولو الالباب - خدا فیض حکمت و دانش به هر که خواهد عطا کند و هر که را به حکمت و دانش رساند درباره او مرحمت بسیار فرموده و این حقیقت را جز خردمندان متذکر نشوند.

حدیث متواتره اسلامی: طلب العلم فریضه علی کل مسلم (و مسلمه) - جستجوی دانش برای هر مرد و زن مسلمان واجب است.

امثال سلیمان نبی باب سوم: خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند و شخصی که حضانت را تحصیل نماید جمیع نفایس به آن برابری نتواند کرد.

سفر تنبیه باب ششم: ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.

انجیل لوقا باب 17 آیه 20: در مرقس 12 - 28 الی 32 و متی 22: 34 تا 40 و لوقا 10: ک 25 تا 27 درباره وحدانیت الهی و دوست داشتن او و انحصار عبادت به او سخن گفته شده است. در جواب ایشان گفت ملکوت خدا با مراقبت نمی آید و نخواهند گفت که در فلانجا یا فلان جا است زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.  
دین هندو - بها گاواد گیتا: مرد دانا که حقیقت را دریافت دانش را به شما می آموزد. من نسبت به مرد دانا عزیزم و او هم نسبت به من عزیز است. یک حالت فکری وجود دارد که در آن فهم استوار حاصل است لیکن حالت فکری کسانی که فهم استوار ندارند شاخه شاخه و بی پایان است.

زند اوستا - دینای مانیوگی خیراد 24: همه پندارهای نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک توسط عقل انجام می شود و همه پندارها و گفتارها و کردارهای بد با نادانی و حماقت انجام می گردد.

هندو: گاتها اوپانشاد - آدهیایا: خودی رب کوچکتر از کوچک و بزرگتر از بزرگ در قلب مخلوقات نهفته است. عاقلی که خودی را به صورت بی جسمی در میان اجسام و به صورت لایتغیر در میان متغیران و بزرگ و توانا می بیند هرگز محزون نخواهد بود.

هندو: ریگ ودا - ماندالا 4 سرود 6: برخیز راست ای آگنی. تو صاحب هر اندیشه ای هستی.

کنفوسیوس: آنالکت 1: چهره باشکوه تو ای آگنی در همسایگی خورشید می درخشد. آن قدر درخشان است که حتی در شب هم دیده می شود. از تو است که نبوغ به وجود می آید، از تو است افکار عاقلانه و از تست سرودهای نیکو. اگر مردی دانشهای گذشته خود را محترم بدارد و مرتباً درصد کسب دانشهای نوین برآید او می تواند معلم دیگران باشد. ممکن است کسانی باشند اعمالی کنند بدون این که بدانند چرا. من چنین نمی کنم. شنیدن سخن بسیار و انتخاب آنچه خوب است و پیروی از آن و دیدن زیاد و به خاطر داشتن آنها: این است راه دوم دانش. احساس تصدیق یا تکذیب اصول دانش است.

کنفوسیوس I دانش بزرگ **The great learning**: از هر آسمان تا توده مردم همه چیز بایستی در راه پرورش شخص قرار گیرد و ریشه هر چیزی در اطراف آن مورد نظر باشد.

### نظری به فلاسفه و دانشمندان

آلفرد فویه تنها علل مادی در جهان مؤثر نیست بلکه مؤثر حقیقی علل معنوی است و برای معنویات حد و انتهایی متصور نیست به این لحاظ طبع جهان مایل به افزایش است.

افلاطون: انسان زبده وجود و نخبه عالم امکان است و خود او عالم صغیر می باشد.

رواقیان: خداوند قوه و قدرتی است که در عالم عمل می کند.

اسپینوزا: خداوند وجودی است یگانه، واجب، قائم به ذات و لایتغیر و جاویدان و نامحدود مطلق - موجودات دیگر، همه اعراض و قائم به وجود او هستند و او به تنهایی فاعل مختار است اما از هوس کردن بری است.

امانوئل کانت: ذهن انسان بعد از آن که از عوارض و حوادث خارجی متأثر شد آن تأثیرات را در قالب زمان و مکان (که در سرنوشت خودش نهاده شده) و در معلومات قبلی خود ریخت آن را توأم با وجدان و تجربه می کند و این ها مواردی برای فهم انسان می شود و موضوع احکام می گردد.

هگل: ما حقیقت را که جامع جمیع احوال و تعینات است به قوه انتزاع و تجرید ذهنی خود تحلیل می کنیم و از آن اصل و فروع را بیرون می آوریم.

هرمان لئسه: در فهم عالم روحیون دستگاه طبیعت را از نظر دور داشته اند و مادیون فقط قشر را دیده اند. باید بین آن دو بود. عالم هم باطن دارد هم ظاهر، هم روح، هم جسم. جهان مادی و علم ما بر آن تنها علم بروابط و نسبت اجزاء با یکدیگر است و فقط صورت ظاهر را به ما نشان می دهد. اگر بخواهیم به باطن پی بریم چاره نداریم که به درون خود باز گردیم.

**دیوید هیوم:** فلسفه را از راهش باید جست. از فرضیات باید صرف نظر کرد و به تجربه و مشاهده بنیادی محکم برای معرفت نفس پایه گذاشت.

**رنه دکارت:** برای فهم حقیقت آزمایش بسیار لازم است که از عهده من به تنهایی ساخته نیست.

**فردریش نیچه:** عشق کدام است. عشق و عاشقی کاری لغو بیهوده است و نباید مبنای ازدواج باشد. باید ازدواج بین نیرومندان صورت گیرد تا فرزندان نیرومند بار آیند.

**شوینهاور:** چون عشق ناشی از هستی خواهی است پنجه اش از عقل قویتر است. در واقع عشق فریبی است که طبیعت به افراد می دهد و آنها را به هلاکت می اندازد تا نوع باقی بماند.

**هانری برگسن:** دین و عرفان به یکدیگر کمک می دهند و این مقدمه ورود به عرفان است و عرفان عقاید عامه مردم را صفا می بخشد و اگر این معرفت عمومیت یابد بشر به طور کلی به خدا نزدیکتر می گردد. معرفت حقیقی عرفان این است که خدا عشق است و عشق خدا است.

**شوینهاور:** مهار انسان در دست نفس است که موضع آن دل است. پس اصل در وجود نفس است.

**ادوارد فون هارتمان:** اصل و حقیقت جهان قوه ای است در حال بی خودی. البته بی شعور نیست بلکه فوق این قسم ادراک و شعوری که ما می شناسیم می باشد

**ارسطو:** عالم پراست و فضا همه جا را گرفته و خلاء موجود نیست چون محال است و موجودات به یکدیگر متصلند، به یکدیگر احاطه دارند و ظروف و مظروفند و مکان سطح درونی جسم محیط یا حد بین محیط و محاط و ظرف و مظروف است.

**لایب نیتس:** رأی دکارت که دنیا را ماشینی بی جان تصور کرده بود صحیح نیست بلکه دنیا واحدی جاندار است که نیرو و قوه فعلش از خودش می باشد و این دینامیسم جهان است.

**امانوئل کانت:** آیا وجود واجبی هست یا نیست؟ اگر بگویند هست باید یا مجموع جهان باشد یا جزء و درون آن یا بیرون جهان - نمی تواند مجموع جهان باشد چون ممکنات نمی تواند واجب بشود. از جهان بیرون هم نیست چون علت شدنش ناچار آغاز زمانی دارد و امر زمانی بیرون از جهان نمی شود. جزء جهان هم نیست چون اگر جزئی از جهان غیر معلول باشد رشته علت و معلول مختل می شود.

**ارسطو:** موجودات همه رو به سوی خدا می روند مانند معشوق که عشاق را به سوی خود می خواند و محرک آنها است. پس همان طور که علت غایی است علت فاعله موجودات نیز هست.

**فلوطين:** وحدت وطن حقیقی همه ما است و آرزوی همه بازگشت به آن وطن می باشد و سیر سوی آن با دل میسر است نه اسباب ظاهری. آنچه می جوئیم از ما دور نیست بلکه در خود ما است. وصول به حق حالتی است که در اثر (بی خودی) به انسان دست می دهد.

**اسپینوزا:** از احکام بدیهی و اصول متعارفه آن است که موجود یا به خود موجود است (یعنی جوهر است) یا در چیز دیگری است (یعنی حالت است) جوهر هم منحصر به ذات واجب است. پس می توانیم حکم کنیم هر چه هست در خداست و بی او هیچ چیز نمی تواند باشد و نمی تواند تعقل شود. یعنی هرچه وجود دارد حالتی است از حالات واجب الوجود.

**عرفای شرق:** خدا را می توان تشبیه به دریا نمود و موجودات را به امواج. آب دریا به ذات خود دارای تعیین هست ولی چون به حرکت آمد تشکیل امواج می دهد. صفات آب با این که امری جداگانه به نظر می رسد جزء خود آب است (مثل سردی و رطوبت) تعینات یعنی امواج دریا هم از همین صفت برخوردارند.

**رنه دکارت:** ذرات خدا مرکب نیست اما اگر در عالم اجسام با عقول یا ذرات دیگری هست که کامل نباشد وجود آنها تابع و قائم به قدرت حق است و بدون او لحظه ای نمی توانند باقی مانند.

### در آستانه های لایتناهی

عالم بزرگ موحد و منجم دانشمند کامیل فلاماریون در آخر کتاب هیات خود (صفحه 849 و 850) آسترونومی پوپولر *Astronomie Populaire* یا «هیات برای عامه» شرح ادبی زیبایی درباره بی پایان بودن عالم می نویسد که چند عبارت آن را ترجمه می کنیم:

دنباله فرض یک مسافرت به طرف عالم بی پایان می گوید ..... باز هم هزار سال، باز ده هزار سال و باز صد هزار سال به همین سرعت و بدون کند کردن وسیله و بدون سرگیجه همیشه به خط راست با سرعت 300 هزار کیلومتر در ثانیه پیش رویم. فکر کنیم که به همین سرعت مدت یک میلیون سال طی طریق کرده ایم ..... آیا به سرحدات دنیای مرئی رسیده ایم، خیر. فضاهاى عظیم تاریک دیگری هست که باید عبور کرد. اما در آن جا هم ستارگان جدیدی در انتهای آسمان روشن می شود. به طرف آنها برویم. آیا به آنها می رسیم؟ باز هم چند میلیون سال، باز اکتشافات تازه، شکوه و عظمت جدید، عالم تازه، دنیاهاى تازه، زمینهای تازه موجودات تازه، و چیزهای تازه. خوب آخر کجا است. هرگز افق بسته نمی شود، هرگز آسمانی نیست که جلو ما را بگیرد. همیشه فضا، همیشه خلاء - کجا هستیم؟ چه راهی طی کرده ایم؟ ما در آستانه های عالم لایتناهی هستیم. این همه راه که آمده ایم تازه یک قدم طی کرده ایم. هنوز در همان نقطه هستیم. همه جا مرکز است. هیچ جا محیط دایره نیست، بلی این است عالم لایتناهی که جلو ما باز شده ولی مطالعه آن هنوز شروع نگردیده. هیچ ندیده ایم، از ترس عقب می رویم و از این مسافرت بی نتیجه خسته شده می افتیم. کجا بیفتیم. می توانیم مدت یک ابدیت در گردابهای بی پایا ن بیفتیم بدون این که به قعر آن برسیم، همان طور که به قله آن نرسیدیم. شمال جنوب می شود، آسمان کدام است، نه مشرق است، نه مغرب نه بالا نه پایین نه چپ نه راست. از هر طرف که به عالم بنگریم از هر جهت لایتناهی است. در این بینهایت مجموع دنیای ما مثل یک جزیره در یک مجمع الجزایر بزرگ در اقیانوس بی پایان است و عمر سراسر بشریت با تمام غروری که از تاریخ دینی و سیاسی خود دارد و حتی عمر زمین ما با تمام عظمتش مطابق رؤیای یک لحظه زود گذر است.